



از گذشته بسیار دور، تحقیق و نگارش درباره اعجاز قرآن، توجه دانشمندان را به خود واداشته است. مفسران و فقها و متکلمان و محدثان هر یک بر پایه دیدگاه‌های خاص خود سال‌هایی از عمر خویش را صرف تحقیق و تدبیر در اعجاز قرآن کرده‌اند و نتیجه پژوهشی‌های خویش را به صورت کتاب‌های مستقل و غیرمستقل در اختیار امت اسلام قرار داده‌اند.

اما راهی که در این نوشتار در راستای اعجاز قرآن در پیش گرفته شده بررسی ساختار زبانی آن است. با رشد و گسترش مباحث زبان‌شناسی در حوزه‌های تئوری و کاربردی، دانشمندان جهان عرب نیز بی‌به ارزش‌های این دانش برده و قوانین و شیوه‌های آن را به‌دقت مورد بررسی قرار داده‌اند اما بیشتر این تلاش‌ها پیرامون متون شعری و نثری انجام می‌شد و قرآن کریم به عنوان یک زبان از بین مطالعات زبانی به‌ویژه در زمینه زبان‌شناسی نوین بی‌بهره بود.

در این جستار، می‌کوشیم از دید زبان‌شناسی و تنها به عنوان یک متن زبانی، به قرآن کریم پرداخته شود. در تحلیل یا تفسیر زبان‌شناسی، نمی‌توان قرآن را از یک جنبه زبانی فهمید، بلکه بایستی همه جنبه‌های زبانی را لحاظ کرد. اما این پرسش به ذهن می‌رسد که آیا واقعاً می‌توان از راه تحلیل زبانی، به ارزش و مفاهیم بلند قرآنی دست یافت؟ به دیگر سخن، آیا می‌توان قرآن را به شیوه تحلیل زبان‌شناسانه، مورد بررسی قرار داد؟

روشن است که زبان، به دلیل پیوند استوارش با همه پدیده‌های زندگی بشری، یکی از پدیده‌های اجتماعی به شمار می‌رود. از راه زبان است که اندیشه‌ها به دیگران منتقل می‌شود؛ عواطف و احساسات بیان و رفتار آدمی، دیدگاه‌ها و اهداف آنان بازگو می‌گردد. هم‌چنین، از راه زبان است که دیگر پدیده‌های تمدن بشری چون دانش، ادبیات، آداب و رسوم و غیره به بازماندگان انتقال می‌یابد. بنابراین، با توجه به ارزش و اهمیت زبان در زمینه انتقال تمدن بشری به آیندگان، بایستی به منظور شناخت ویژگی‌ها و آگاهی از نهفته‌های آن، زبان را به دقت و به شیوه علمی مورد بررسی قرار داد.

به نظر می‌رسد پژوهش‌های زبانی ابتدا در زمینه خدمت‌رسانی به کتب مقدس دینی بوده است. در جهان عرب نیز تا پیش از اسلام، هیچ‌گونه پژوهش زبان‌شناسی به چشم نمی‌خورد و تلاش‌های نخستین زبان‌شناسان عرب، در زمینه دین، به ویژه قرآن کریم بوده است.

به طور کلی تحقیقات زبان‌شناسی عربی که گفته شد در آغاز در زمینه قرآن کریم بوده، به دو شیوه انجام می‌گرفته است:

- گروهی که به ساخت زبانی هم‌چون آوا، واژگان و ترکیبات می‌پرداخته‌اند، مانند سیبویه. این دسته، نحویان نام دارند.
- گروهی که به واژگان و معانی و دسته‌بندی آن‌ها می‌پردازند. این دسته را می‌توان زبان‌شناس نامید.

نخستین اثر در زمینه پژوهش زبانی به گونه نخست، کتاب سیبویه است که در بخش کاربردی افزون بر ابیات شعری، از ۴۲۳ آیه از آیات قرآنی نیز استفاده کرده است (الجملة النحویة نشأة و تطور و اعراباً، ص ۸۷). در گذشته نیز برای درک و فهم قرآن کریم و تفسیر آن و حتی استنباط احکام فقهی، شیوه نحوی را به کار می‌بستند. (طبقات النحویین، ص ۷۵ و المقدمة، ص ۴۴۲).

مقاله

قرآن

معجزه‌های فراتر از

ساختار زبانی

حسین شمس‌آبادی

جرجانی نیز تقریباً به همین گونه عمل می‌کند: اگر اعراب نباشد، معانی واژگان را نمی‌توان فهمید. حتی اهداف معانی نیز به واسطه اعراب شناخته می‌شود. اعراب تنها معیار تعیین کلام درست و نادرست است. (دلایل الاعجاز، ص ۴۳)

نگارنده بر این باور است که با وجود اهمیت دانش نحو در رسیدن به معنای درست واژگان، از جنبه علمی و اصولی باید تأکید کرد که درک درست متون قرآنی یا آیات، با استفاده از یک راه از میان راه‌های گوناگون تحلیل زبان، امکان‌پذیر نیست. برای تحقق چنین هدفی، باید دید وسیع‌تری داشت و از همه ادوات تحلیلی چون آوا، واژه، معنی بلاغت و... بهره گرفت.

به هر روی، قرن‌های متمادی است که تحقیق و نگارش درباره اعجاز قرآن، مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است و مفسران و فقها و متکلمان و محدثان، هر یک بر اساس دیدگاه‌های خاص خود، سال‌هایی از عمر را صرف تحقیق و تدبر در اعجاز قرآن کرده و نتیجه پژوهش‌های خویش را به صورت کتاب‌های مستقل و غیرمستقل، در اختیار امت اسلام قرار داده‌اند.

مطالعه در قرآن نشان می‌دهد که لفظ معجز و اعجاز در قرآن به کار نرفته و هرگاه به دفاع از خود و معرفی جایگاه آیات و سور و محتوای آن می‌پردازد، از صفاتی هم‌چون «نور، مجید، کریم، عزیز و مهیمن» استفاده می‌کند (شناخت قرآن، ص ۴۳ و شناخت قرآن از زبان قرآن، ص ۱۲۲). در اواخر قرن سوم بحث اعجاز قرآن، به صورت منظم و علمی شکل گرفت و مفسران و متکلمان با روش‌های جدید، به دفاع از قرآن و بیان اعجاز و وجوه اعجاز پرداختند. محمد بن یزید واسطی (۳۰۶ ق)، علی بن عیسی رمانی (۳۸۲ ق)، خطابی (۳۸۸ ق)، باقلانی (۴۰۳ ق)، قاضی عبدالجبار معتزلی (۴۱۵ ق)، شریف مرتضی (۴۳۶ ق)، عبدالقاهر جرجانی و زمخشری از کسانی هستند که تألیفات مستقلی درباره اعجاز قرآن ارائه کرده‌اند.

اثبات اعجاز قرآن، به راه‌های گوناگون انجام می‌پذیرد. از سویی، قرآن کریم در بردارنده مجموعه قوانینی است که هر امتی در هر زمان و مکانی می‌تواند از آن بهره‌برد و از سوی دیگر، گردآورنده داستان‌ها و سرگذشت ملت‌های پیشین است که برای این دوره، پند و اندرز به دنبال دارد.

به هر روی، راهی که در این نوشتار در بررسی اعجاز قرآن در پیش گرفته شده، واکاوی ساختار زبانی آن است که برای این کار، ناچار باید از تفسیر زبان‌شناسی بهره‌گرفت. حقیقت این است که شیوه ساختاری قرآن، بیرون از یک سیستم فنی است. قرآن نه شعر است و نه نثر، بلکه تنها نامی که می‌توان بر آن نهاد، همان قرآن است. (التعبیر الفنی للقرآن الکریم، ص ۱۸۳)

عبدالقاهر جرجانی، نویسنده دلایل الاعجاز قرآن را در بالاترین درجات فصاحت و بلاغت از حیث بیان و تعبیر قرار داده است. حتی عرب‌ها که به فصاحت و بلاغت شهره هستند، از آوردن نمونه قرآن ناتوان مانده‌اند. (دلایل الاعجاز، ص ۴۶)



مجموعه مقالات فرسنگی
مجموع علوم انسانی

مصطفی صادق الرفاعی نیز به شیوه تفسیر ادبی، مسئله اعجاز قرآن و جایگاه آن را در زبان و علم بلاغت، به ویژه در بخش بیان آن مورد بررسی قرار داده است و عقیده خویش را چنین بیان می‌کند: آن چه از واژه اعجاز درخصوص قرآن کریم فهمیده می‌شود، امری است که فطرت آدمی بدان دست نمی‌یابد و در زمره دیگر آثار الهی قرار می‌گیرد که به لحاظ اعجاز ساخت و شکل وضعی آن با این آثار الهی مشترک است، اما تفاوتی میان اعجاز قرآنی با دیگر آثار الهی وجود دارد که در جوهره واژگان آن به چشم می‌خورد. (اعجاز القرآن و البلاغۃ النبویة، ص ۱۵۶)

نتیجه‌ای که رفاعی از این رأی خود می‌گیرد، یعنی برتری اعجاز از فطرت آدمی، بر این نکته تأکید دارد که هم رفاعی و هم دیگر پژوهشگران قرآن، در رسیدن به کشف اسرار اعجاز، بسیار ناتوانند. به دیگر بیان، انسان به تنهایی یارای دستیابی به اسرار اعجاز را ندارد و اگر چنین می‌بود، دیگر نمی‌شد نام اعجاز بر آن نهاد و سر اعجاز از بین می‌رفت.

رفاعی به نکته بسیار خوبی اشاره می‌کند و می‌گوید که پژوهشگران و متخصصان می‌توانند به برخی از جوانب اعجاز دست یابند.

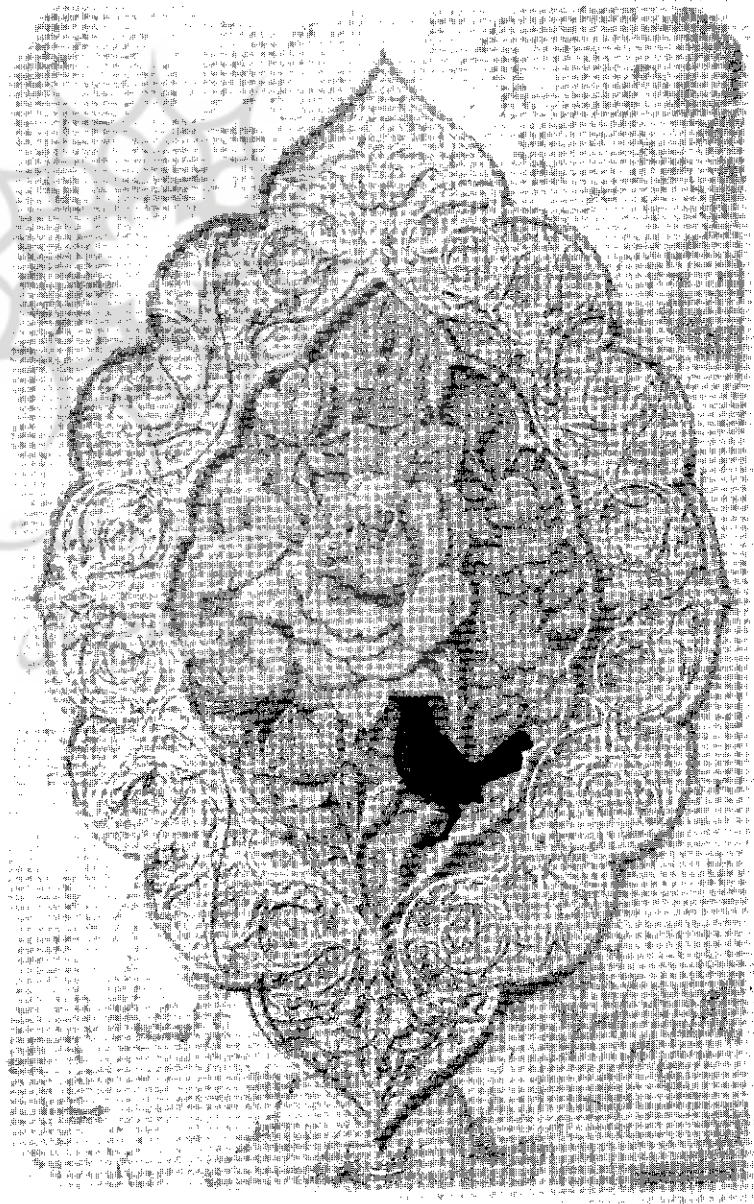
به عقیده وی، بحث و بررسی در حقیقت اعجاز، نباید به یک جنبه خاص اختصاص یابد، بلکه بایستی به جوانب گوناگون چون علمی، ادبی، زبانی، روانی، بلاغی موجود در قرآن نگریست. (اعجاز القرآن و البلاغۃ النبویة، ص ۱۶۷)

سخن رفاعی پذیرفتنی به نظر می‌رسد، اما در عمل می‌بینیم که خود وی نیز بر پایه تئوری نظم عبدالقاهر، به بررسی اعجاز قرآن پرداخته و رأی و نظر خود را تنها با رنگ و بوی دیگری، به همان شیوه عبدالقاهر بیان کرده است. البته بدین گونه نیست که تئوری نظم جرجانی را عیناً کپی کرده باشد. رفاعی به تئوری نظم، دو جنبه دیگر می‌افزاید. نخست موسیقی واژگان و تأثیر این موسیقی بر روح انسان (اعجاز القرآن و البلاغۃ النبویة، ص ۲۳۱) که تأثیر روانی آن را پیش‌تر شریف مرتضی بیان کرده و دیگری، روان‌شناسی زبان قرآن است.

این قرآن است که از تمامی جزئیات زبان استفاده کرده تا حالات روحی روانی انسان را به تصویر بکشد؛ به گونه‌ای که هر خواننده‌ای خود را در آن می‌بیند و مجذوب آن می‌شود. این همان چیزی است که ادیب و نویسنده توانا، از آن بی‌بهره است. (اعجاز القرآن و البلاغۃ النبویة، ص ۲۳۶، ۲۴۸ و نیز معانی القرآن، ص ۹۶)

عبدالقاهر در زمینه اعجاز قرآن، پرسشی طرح می‌کند که آیا اعجاز قرآن در صرفه است که علما و دانشمندی که تأکید بر اوج زیبایی قرآن دارند، به آن معتقدند (دلالت الاعجاز، ص ۴۷). به نظر می‌رسد این اندیشه زیبایی‌شناسانه سخن در قرآن، برای بسیاری روشن و آشکار نباشد و به همین دلیل است که معتقدند پروردگار یکتا مردم را از معارضه قرآن منع کرده است.

به هر روی، عبدالقاهر مفهوم «الصرفه» را رد می‌کند و برای نشان دادن وجوه اعجاز، مباحثی دیگر پیش می‌کشد:



آیا امر اعجاز در حروف است؟ و یا آیا در مقاطع و فواصل (که در آیات به منزله قافیه در شعر است)؟ یا این که قضیه اعجاز را باید در معانی و حکم‌های نهفته در آن جست‌وجو کرد؟ و شاید هم در استعاره و مجاز؟ عبدالقاهر بر این باور است که اعجاز قرآن، تنها در این عناصر نحوی و بلاغی در عبارات قرآنی نیست و تأکید می‌کند که قرآن فی‌نفسه معجزه است؛ معجزه‌های در طول زمان؛ وحی است از الله و نه الهامی از راه یاد و خاطره. دلیل اعجاز آن نیز در نظم واژگان و ترکیب عبارتهاست و قوانین نحوی به تنهایی نمی‌تواند معانی واقعی نهفته در این نظم را روشن سازد، بلکه بایستی در کنار این قوانین نحوی، از علم فصاحت و بلاغت نیز کمک گرفت. (دلایل الاعجاز، ص ۴۱)

به همین دلیل، عبدالقاهر تئوری نظم را که جامع دو شیوه نقدی، یعنی نحوی و بلاغی است، مطرح ساخت و سپس این دو شیوه را درهم آمیخت و به جلوه‌های اعجاز قرآن کریم و زیبایی شعر پرداخت. باتوجه به این که در دوره عبدالقاهر، مکاتب یا شیوه‌های خاصی در نقد ادبی وجود نداشت، تلاش‌های وی به تئوری نظم انجامید و به طور کامل این تئوری را مورد بررسی قرار داده تا جایی که در بخش نحوی به واژگان، معانی، رابطه کاربردی و در بخش بلاغی تئوری خویش به فصاحت، تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز می‌پردازد.

عبدالقاهر بر این باور است که اعجاز قرآن به سبب اختیار واژگان نیست؛ زیرا این واژگان پیش از به کار بستن آن‌ها در آیات قرآنی، چیز جدیدی در خود نداشتند. وی همچنین، عامل موسیقایی را که از حرکات و سکنات تشکیل یافته است نیز دلیل اعجاز نمی‌شمارد و بر این عقیده است که در وزن، فصاحت و بلاغتی به چشم نمی‌خورد و اگر چنین باشد، بایستی دو قصیده‌ای را که از نظر وزن یکسانند، قصیده بلیغ و شیوا شمرد (دلایل الاعجاز، ص ۴۴). در همین خصوص، برخی وزن را پایه و اساس اعجاز دانسته‌اند و حتی هم‌چون مسیلمه، کذاب سخنانی را بر وزن قرآن نوشته‌اند.

فاصله‌هایی که در پایان آیات، هم‌چون قافیه در شعر قرار دارد نیز نمی‌تواند عامل اعجاز قرآن باشد؛ زیرا برای عرب‌ها کار سختی نیست که قافیه‌های منظم بیاورند و یا در پایان سخنان‌شان، از فاصله استفاده کنند. هم‌چنین به عقیده عبدالقاهر، استعاره و کنایه و مجاز هم نمی‌تواند به تنهایی عامل اعجاز قرآن باشد؛ چرا که در آیات اندکی از قرآن، استعاره و کنایه و مجاز به کار رفته است. (دلایل الاعجاز، ص ۵۱)

عبدالقاهر درباره تئوری خود می‌گوید: باید دانست که نظم آن نیست که گوینده، سخن خود را تنها براساس مطابقت با دانش نحو به کار برد (دلایل الاعجاز، ص ۶۳). به عقیده وی، پذیرفتنی نیست که تئوری نظم فقط یک مسیر را طی کند. به طور کلی، نظم تنها به واژه بسنده نمی‌کند، بلکه فراتر از واژه به معنا و مفهوم نیازمند است. نظم است که واژگان را برحسب معانی مرتب می‌سازد و هیچ‌گاه واژگان پیرو معانی نبوده‌اند. به همین دلیل است که عبدالقاهر به شیوه نحوی خود، شیوه بلاغی را نیز افزوده است. (علوم قرآنی، ص ۲۲۷)

عبدالقاهر در کتاب خود (دلایل الاعجاز)، مسئله اعجاز را با تقسیم‌بندی میان سطوح مختلف سخن - سخن معجزه، سخن ادبی و سخن عادی - بررسی می‌کند و پرسشی درخصوص صفت شگفت‌انگیزی که سبب شده

عرب‌ها در برابر متن قرآن، آن هم باتوجه به فصاحت و قدرت بیانی‌شان، احساس عجز و ناتوانی کنند، پیش می‌کشد. سپس خود عبدالقاهر در پاسخ این پرسش، شیوه دیگری را جز آن چه نزد پیشینیان با عنوان «بی‌نیازی قرآن از آوردن علت» رواج یافته، برمی‌گزیند؛ زیرا بر این باور است که پیشینیان به این نکته بسنده می‌کردند که این ویژگی‌ها را نمی‌توان به زبان آورد یا درباره آن چیزی نوشت. (دلایل الاعجاز، ص ۴۱)

وی درباره این پرسش که آیا واژگان به تنهایی دلیل اعجاز هستند، بر این باور است که واژه پس از معنی قرار دارد و برای کسب بلاغتش نیز باید در زنجیره ترکیبی با دیگر واژگان داخل شود. (علوم بلاغت و اعجاز قرآن، ص ۹۸) این حقیقتی است که واژه به تنهایی و خارج از جمله، نه در خود و نه در آهنگش و نه در دلالتش، ویژگی یا برتری برجسته‌ای نسبت به واژه‌های دیگر ندارد) و پیش از آن که در سیاق جمله قرار بگیرد، نمی‌توان بر آن حکمی صادر کرد. این سیاق و ترکیب است که هماهنگی دلالت و مفهوم را ایجاد می‌کند تا حدی که معنا بر مقتضای عقل و خرد نمایان می‌شود و پیوند واژگان در سیاق جمله، نتیجه عملکرد اندیشه است و اندیشه نیز هیچ‌گاه واژه‌ای را بی‌ارتباط در جایی دیگر قرار نمی‌دهد؛ مگر این که به حسب سیاق، معنا یا دلالتی از آن خواسته شود. بنابراین، فقط معانی در ایجاد نظم و ترکیب، موردنظر است. نظم و ترکیب در سخن، نتیجه پیوند برخی واژه با واژه‌های دیگر به هدف مشخصی است و این چنین است که واژه همیشه پس از معنا قرار دارد. (اعجاز الفنی فی القرآن، ص ۷۱)

به گفته عبدالقاهر: نظم چیزی جز آن نیست که نویسنده یا گوینده، سخن خود را طبق مقتضای دانش نحو، به مخاطب برساند و بر پایه قوانین و اصول نحوی عمل کند و سرانجام این که از شیوه‌های مناسب نحوی آگاه باشد و از آن سربیزی نکند. (دلایل الاعجاز، ص ۶۳)

به نظر می‌رسد که عبدالقاهر به واژه، به خودی خود تمایل ندارد؛ زیرا چنین کاری باعث نابودی اندیشه و مانع از اندیشیدن می‌شود. به نظر وی، نمی‌توان فصاحت را در تک واژه جست، بلکه در یک کار فکری که از چند واژه، ترکیبی می‌سازد، فصاحت نمایان می‌شود. از سوی دیگر، عبدالقاهر به معنا نیز به تنهایی عقیده‌ای ندارد؛ زیرا هم‌چنانکه خود وی اشاره دارد، اگر معنایی در کار نباشد، واژه چیزی در خود ندارد و یا سخن به دور از معنا، نامی ندارد. (دلایل الاعجاز، ص ۱۷۸)

به هر روی، عبدالقاهر بر این باور است که تک واژه‌ها برای این نیست که ما معنای هر یک را از دیگری بازشناسیم، بلکه برای آن است که برخی از آنها با برخی دیگر ترکیب شوند تا از این رهگذر، فواید میان آن‌ها شناخته شود. سخن نیز باید از دو بخش مسند و مسندلیه تشکیل یافته باشد. این بدان معناست که زبان، یعنی پیوند برخی از واژگان با واژگان دیگر. البته طبیعی است که این پیوند ناگهانی نیست، بلکه بر حسب مقتضیات و ظروف مفاهیم عقلی است و به همین علت است که زبان می‌تواند به وظیفه اصلی خود، یعنی پیوند میان مردم، عمل کند.

عبدالقاهر هم‌چنین، میان حروف منظوم (چیدمان حروف) و سخن منظوم (چیدمان سخن) تفاوت قائل شده است؛ زیرا نظم و چین حروف، یعنی پیاپی آمدن حروف در هنگام نطق، بی‌آن که میان واژگان و معانی ارتباطی باشد. مثلاً اگر واژه‌نامه‌نویس، به جای «لطف» بگوید «طفل»،

هیچ خللی در کار پدید نمی‌آید و ایرادی هم ندارد. در حالی که این مسئله در نظم یا چیدن جملات صادق نیست؛ زیرا چنین چیدمانی همیشه در پی یافتن معانی بوده و با شکل و هدف خاصی مرتب شده است؛ همانند بافتن، ساختن ساختمان، تزئین کردن، ریخته‌گری و... که می‌بایست هر چیزی در جای خود قرار بگیرد.

بنابراین هدف از چیدن سخن، اولاً توالی واژگان و سپس هماهنگی دلالت واژگان و سرانجام، دریافت معانی به گونه‌ای است که عقل اقتضا می‌کند. (دلائل الاعجاز، ص ۴۴ و ترجمه آن به فارسی، ص ۳۹)

این چنین است که عبدالقاهر عقیده دارد برتری سخن، به معنای باز می‌گردد، نه به واژگان آن... و واژگان نیز پیرو معانی هستند. این برتری نیز تنها با گوش شنیده نمی‌شود، بلکه درونی است و برای فهم آن باید از اندیشه و خرد کمک گرفت.

اما فایده شناختن تفاوت میان حروف منظوم (چیدمان حروف) و کلمات منظوم (چیدمان سخن) و به کار بستن آن در شناخت اعجاز قرآن، این است که بر ما روشن شود مقصود از نظم کلمات، تنها در پی هم قرار

گرفتن واژگان در گفتار نیست، بلکه هدف این است که واژگان در دلالت، به یکدیگر وابستگی داشته باشند و معانی واژگان به صورتی که عقل حکم می‌کند، به یکدیگر مربوط شوند. (اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ص ۱۲۶)

عبدالقاهر در تأیید هر چه بیشتر تئوری نظم خود، به ویژه مزیت نظم و چیدن کلام، چنین می‌گوید: همه علمای ادب متفق هستند که بدون نظم، مزیت و فضیلتی در کلام وجود ندارد؛ هر چند معنی کلام و لطافت آن به نهایت درجه برسد. و مقصود از نظم کلام این است که کلام را آن گونه که قواعد علم نحو اقتضا می‌کند، بنیان گذاریم. آن چه ناظم کلام بایستی به وسیله نظمش دنبال کند، این است که در وجوه و اشکال هر یک از ابواب کلام، تأمل و تحقیق کند. مثلاً در باب خبر بدانند که «زید منطلق» و «زید المنطلق» و «زید یطلق» با یکدیگر فرق دارند و یا در باب حال بفهمد که جمله «جاء نی زید مسرعاً» با جمله در جاء نی زید یسرع» و با جمله «جاءنی زید و هو مسرع» تفاوت دارد. ناظم کلام هم چنین باید در باب حروفی بیندیشد که به لحاظ معنی مشترکند، ولی هر یک خصوصیتی جداگانه دارد.

در باب ترکیب نیز شایسته است که به دقت جای فصل را از وصل بازشناسد و جای تقدیم و تأخیر و اضمار و اظهار و... را خوب بداند. (دلائل الاعجاز، ص ۴۸)

سرانجام، عبدالقاهر فساد نظم کلام و سخن را در عدم تأمل و دقت فهم در ابواب سخن می‌داند. وی پس از این که قوانین نحوی را در مباحث گوناگون آن مورد بررسی قرار می‌دهد و برای هر یک نمونه شعر یا آیه‌ای از قرآن کریم مثال می‌زند، به بخش دوم تئوری نظم، یعنی مباحث بلاغی می‌پردازد و درباره فصاحت و بلاغت در واژه و سخن و نیز مباحثی چون تشبیه، کنایه و مجاز سخن می‌گوید. به عقیده عبدالقاهر، مباحث بلاغی هرگز خشک و بی‌روح و مبتنی بر حدود و تعریفات نیستند،

بلکه کاملاً کاربردی‌اند و در متون گوناگون، به ویژه متون ادبی به کار گرفته می‌شوند. به هر روی، مباحث بلاغی نیز همگی از مقتضیات نظم محسوب می‌شوند.

ناگفته نماند که بحث درباره زیبایی‌ها و بلاغت ترکیب نحوی، به ویژه در شعر، تنها به دست عبدالقاهر صورت گرفته است. در دوران وی، پژوهش‌های زبانی، همگی پژوهش‌هایی توصیفی و کلی، به منظور تعیین قوانین زبان عربی بودند و اگر بپذیریم که جرجانی به مسئله اعجاز قرآن، به عنوان یکی از مسائل نقدی پرداخت و آن را به کمک دانش نحو مورد بررسی قرار داد، باید بگوییم که او حقیقتاً پیشگام شیوه نحوی در بررسی ادبی و نقد ادبی به شمار می‌رود (اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ص ۱۴۸) و کتاب دلائل الاعجاز عبدالقاهر نیز آغاز یک مرحله جدید در نقد ادبی است که می‌توان از آن با عنوان نحو کاربردی نام برد.

عبدالقاهر پژوهشگران را به خواندن شعر بر پایه اندیشه تئوری نظم خویش فرا می‌خواند و از مردم می‌خواهد که بر پایه تئوری نظم و نیز شیوه نحوی‌ای که در کنار آن اعجاز قرآن را بیان کرد، عمل کنند. به باور



عبدالقاهر، معانی نحو مانند رنگ‌ها در نقاشی است که هنرمند با استفاده از این رنگ‌ها و چگونگی ترکیب آن‌ها با یکدیگر و جای کاربرد، اثری خلق می‌کند که با دیگری متفاوت است. شعرا و ادبا نیز همین‌طور با یکدیگر متفاوتند. (دلایل الاعجاز، ص ۹۴)

پیش از عبدالقاهر، نحو به نظم و چینن واژگان در کنار توجه به حرکت پایانی واژگان یعنی اعراب می‌پرداخت. البته اندیشه تئوری جدید او، در نتیجه درگیری میان نحویان و فلاسفه آشکار شد؛ زیرا نحویان تنها به واژه توجه داشتند و فلاسفه نیز فقط به معانی و این عبدالقاهر بود که تلاش کرد تا میان شیوه نحویان (توجه صرف به واژه) و شیوه فلاسفه و منطقدانان (توجه صرف به معنا) هماهنگی ایجاد کند. در حقیقت عبدالقاهر، به مسئله فلسفه نحو پرداخت و در پی آن در بین اجزای عبارت، به رابطه سیاقی آن‌ها که نحویان پیش‌تر آن‌را به بوته فراموشی سپرده بودند، اندیشید و احتمالات گوناگونی را که در نتیجه رابطه میان مسند و مستندالیه ایجاد می‌شد، بررسی کرد و به این باور رسید که واژه به تنهایی مفهوم و قابل درک نیست.

اگر بخواهیم چکیده‌وار به ذکر دلایل اعجاز قرآن بر پایه اندیشه عبدالقاهر در کتابش *دلایل الاعجاز* اشاره کنیم، باید این اندیشه را در یک کلمه خلاصه کنیم؛ یعنی تئوری نظم و نظم هم به عقیده وی عبارت است از: واژگان، معانی و رابطه کاربردی و سیاقی میان آن‌دو. این همان شیوه نحوی عبدالقاهر است که علاوه بر آن، شیوه بلاغی را نیز بدان می‌افزاید.

از آن جا که عبدالقاهر ابتدا به شیوه نحوی خود پرداخت و در آن ابواب اساسی نحو را مورد بررسی قرار داد و برای هر یک نمونه‌هایی از قرآن و شعر آورد، به همین گونه به شیوه بلاغی خود پرداخته و ابواب اساسی بلاغت را ذکر می‌کند تا بفهماند که بلاغت نیز رابطه برخی از معانی با معانی دیگر است، نه فقط واژه‌ها و این ابواب اساسی بلاغی نیز به همان شیوه نحوی عمل می‌شود؛ یعنی تئوری نظم در بلاغت. به عنوان نمونه، میان قیل و قال هیچ برتری‌ای بر دیگری وجود ندارد و اگر در جمله «و قیل: یا ارض ایلعی ماءک» قرار گیرد، بهتر از قال است. زیرا معنایش مناسب با معنایی است که آیه کریمه برای ادای مقصود نیاز دارد؛ چون زمانی که فاعل دیده نمی‌شود، شکل مجهول آن بهتر از معلوم است.

با همه این اوصاف، عبدالقاهر دو شیوه ویژه خود (شیوه نحوی و شیوه بلاغی) را به صورت کاربردی و با آوردن نمونه‌هایی از قرآن و شعر معرفی کرده و گرچه در بخش نحو چیز تازه‌ای ارائه نداده است، هدف اصلی وی رسیدن به مسئله اعجاز قرآن کریم و علت این اعجاز بوده است که این اعجاز را در بلاغت قرآن می‌داند و بلاغتش را نیز در نظم آن و نه در واژه‌های تنها و نه در عبارت‌های پشت سر هم و نه در شکل‌های آن یا استعارات و کنایات موجود در قرآن، بلکه همه این موارد را تحت عنوان «تئوری نظم» می‌داند.

البته عبدالقاهر، در کتاب خود و در راستای کاربردی کردن تئوری خود، آیه‌های قرآن کریم را پایه و اساس تطبیق اندیشه‌هایش قرار نداده است.

در حالی که پیش‌تر انتظار می‌رود محور بیان فصاحت و بلاغت را قرآن قرار دهد و پس از آن از شعر یا هر موردی که می‌خواهد، کمک بگیرد. به نظر می‌رسد عبدالقاهر، زمانی که نیازمند ذکر شاهد مثالی بوده، به ذکر آیه‌ای از قرآن کریم بسنده می‌کرده و تنها آن را سند و ملاک قرار می‌داده است. به بیان دیگر، قصد وی این نبوده تا میان قرآن و شعر، نوعی یکسانی و برابری ایجاد کند، بلکه شأن و مقام قرآن را بیش‌تر از شعر رعایت می‌کرده است.

اما در روش جرجانی، تحلیل شعر و قرآن، به ترتیب بر پایه



تک بیت و تک آیه یا جزئی

از یک آیه انجام می‌گیرد. برای مثال،

وی در زمینه مسئله «انما» چنین می‌گوید:

«انما» برای خبری به کار می‌رود که مخاطب از آن

خبر آگاهی دارد و شکی در درستی آن نمی‌کند. «انما» هم‌چنین، در شرایطی شبیه به این نیز به کار می‌رود؛ مثلاً به کسی گفته می‌شود: «انما هو اخوک». جرجانی پس از ذکر یک شاهد شعری، چند نمونه قرآنی می‌آورد: «انما يستجيب الذين يسمعون» (انعام/ ۶۳) و یا: «انما انت منذر من یخشاه» (نازعات/ ۵۴) (دلایل الاعجاز، ص ۳۰۷). در این دو نمونه، «انما» برای یادآوری امری مشخص و معلوم آورده شده است.

روشن است که جرجانی در تحلیل قرآنی خود، از آیات محدودی که جدای از سیاق کلام است، استفاده می‌کند؛ اگر چه این شیوه یا تئوری شمول‌گرایی که متن کامل را مورد تحلیل قرار می‌دهد، مخالفت دارد.

البته جرجانی بنیانگذار این شیوه به شمار می‌رود و توانسته تحول شگرفی در عرصه قضایا و مفاهیم قرآنی ایجاد کند. پس از وی، می‌توان شیوه زمخشری را گامی جلوتر و پیشرفته‌تر از جرجانی قلمداد کرد. به همین دلیل، در این‌جا به مواردی که زمخشری بر شیوه جرجانی افزوده، اشاره خواهیم کرد. وی چند آیه را که تقریباً یک متن کامل مفهومی به حساب می‌آید، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. در آغاز اسباب نزول، سپس وجوه اعراب موجود در آیات و پس از

آن، معانی مورد نظر را با استفاده از شرح و تفسیر و تأویل، با آوردن نمونه‌های آیاتی غیر از آیات در حال تحلیل، ذکر می‌کند و در پایان نیز از ابیات شعری کمک می‌گیرد. (الکشاف. برای نمونه، تفسیر و بررسی سوره علق، ص ۷۷۵)

از آن‌جا که قرآن در مجموع، متنی است بی‌همتا و کسی یارای آوردن همانند آن را ندارد، شایسته است که به شیوه شمول‌گرایی تحلیل و بررسی شود؛ زیرا به گونه‌ای تألیف یافته که از آغاز تا پایان آن را متن یکپارچه‌ای ساخته است تا شیوه و راه و رسم زندگی آدمی در تمامی دوران و گسترده جغرافیایی زمین یا اماکن و دوران‌ها باشد. بنابراین، گزینش واژگان، سپس ترکیب آن‌ها با یکدیگر و رابطه همنشینی آن‌ها را می‌توان «نظم» نامید؛ شیوه‌ای که در هیچ متنی جز قرآن دیده نمی‌شود.

همان‌گونه که بیان شد، درک و فهم قرآن به شیوه تحلیل زبانی رانمی‌توان با تمرکز بر یک جنبه از جنبه‌های زبانی و نادیده گرفتن دیگر جنبه‌ها انجام داد، بلکه بر عکس نیازمند نگاهی کلی و شمولی به قرآن است؛ یعنی:

۱. جنبه آوایی

۲. جنبه صرفی

۳. جنبه ترکیبی یا نحوی

۴. جنبه معنایی

۵. جنبه واژگانی: یعنی استفاده از واژه‌نامه برای دریافتن معنای واژه.

۶. جنبه بلاغی: شامل علوم معانی، بیان و بدیع که هر یک از علوم با همکاری دیگری به ارائه اندیشه درست و مفهوم روشن و روان و سرانجام سبک زیبا کمک می‌کنند.

۷. جنبه فلسفی، روان‌شناسی، اجتماعی: قرآن در نگرش خود به جهان، زندگی و انسان، ملت‌های پیشین و داستان‌های گذشتگان، از فلسفه خاصی بهره‌مند است و در آن سخن از روان‌شناسی به میان آمده و از سیستمی که جهان براساس آن در حرکت است، سخن گفته شده.

۸. رابطه کلام الهی با اسباب نزول: به عقیده زرکشی، این شیوه بسیار مناسبی در فهم معانی قرآن است. (البرهان فی علوم القرآن، ج ۱ / ص ۲۲)

با در نظر گرفتن کلیه جنبه‌های ذکر شده است که می‌توان حقیقت کلام الهی را درک کرد. قرآن ابزار رسانیدن پیام از فرستنده به گیرنده است؛ پیامی که زمان و مکان نمی‌شناسد. به همین دلیل، برای درک درست مضمون این پیام آینده‌نگر، به کمک زبان بایستی خواسته‌ها و نیازهای آینده را در نظر گرفت.

سبک نگارش قرآن نیز سبکی است منحصر به فرد در گزینش واژگان و ترکیب آن‌ها و سرانجام ساخت سخن (علوم قرآنی، ص ۷۹ و التعبیر الفنی للقرآن الکریم، ص ۱۸۳). قرآن کریم به زبان عرب‌ها و مطابق سبک و شیوه بیانی آنان نازل شده است، اما از ویژگی‌های یکتایی بهره می‌برد که از دیگر سبک‌ها، از جهات گوناگون متفاوت است:

- ویژگی الهام‌بخشی: واژگان قرآنی الهام بخش معانی نهفته در آن است و به راحتی می‌توان به مفهوم و هدف اصلی دست یافت.

- ویژگی دقت: واژگان قرآنی از راه حقیقت یا مجاز، اهداف خود

را به طور کامل بیان می‌کنند و هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در آن راه نمی‌یابد.

- ساخت خوب و سبک زیبا

- تناسب واژگان و هماهنگی آن‌ها با یکدیگر

- چندگونگی شیوه برای بیان هدف: چون خبری، انشایی، نفی و اثبات

- فرامحیطی بودن

- ایجاز: استفاده از ترکیب‌ها و واژگان کم و دستیابی به بیش‌ترین معنا، از توانایی‌های قرآن در بیان مسائل، رویدادها و... است.

- ظرفیت و طراوت واژگان و معانی آن‌ها.

- موسیقی دلنشین و ترتیب فاصله‌ها و تأثیر آن بر گوش، قلب و عقل

منابع:

۱. ابن خلدون، مقدمه، دار صادر، چاپ نخست ۲۰۰۱
۲. بکری، شیخ امین، التعبیر الفنی للقرآن الکریم، دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ نخست ۱۹۹۴
۳. جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز فی القرآن، ترجمه دکتر رادمنش، انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۶۸
۴. جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز فی القرآن، دارالعلم للملایین، بیروت، لبنان، چاپ چهارم ۱۹۹۴
۵. رافعی، مصطفی صادق، اعجاز القرآن و البلاغۃ النبویه، دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان ۱۹۹۲
۶. رافعی، مصطفی صادق، اعجاز قرآن و بلاغت محمد، ترجمه عبدالحسین ابن الدین، نشر بنیاد قرآن ۱۳۳۸
۷. زبیدی، ابوبکر، طبقات النحویین و اللغویین، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف، مصر، بی‌تا
۸. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، انتشارات المكتبة العصرية صیدا، بیروت، بی‌تا
۹. زمخشری، الکشاف، دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان، بی‌تا
۱۰. سلامی عمر، الاعجاز الفنی فی القرآن، نشر و توزیع عبدالکریم بن عبدالله، تونس ۱۹۸۰ م
۱۱. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، انتشارات المطبعة الازهریة، قاهره، مصر ۱۹۸۸
۱۲. فتحی، عبدالفتاح الدجنی، الجملة النحویة نشأة و تطورا و اعراباً، دار صادر ۱۹۹۲
۱۳. فراء ابو زکریا، معانی القرآن، چاپ دوم، عالم الکتب، بیروت ۱۹۸۰ م
۱۴. معرفت، محمد هادی، علوم قرآنی، انتشارات سمت ۱۳۷۹
۱۵. مهاجرى، مسیح، شناخت قرآن از زبان قرآن، انتشارات اوج ۱۳۶۰
۱۶. نجمی، محمد صادق و هریسی هاشم، شناخت قرآن، انتشارات حوزه علمیه، قم ۱۳۶۱
۱۷. نصیریان، یدالله، علوم بلاغت و اعجاز قرآن، انتشارات سمت، چاپ سوم ۱۳۸۲